

پہ صناعی و مہینگان فصلیہ و زین

در اس سال و احسن این سالہ عجیبہ و عجاآں غریبہ تصنیف حاصل شدہ و در این کتاب
 متعلق قول و مع و اصول و قوانین و اصولی و جانی و غیره و در این کتاب



بحسن سہی علمائے کبار و کار پردازان است و در این کتاب
 بطرز مرغوب و طریقیہ خوش اسلوب در شہر لطافت محمود و مشہور کاتبان

مطبع نا پستخ استو طبع مینان

این امیر این امیر میرزا محمد علی خان بهادر و نواب بهادر مرحوم مخفوط طالع الله عمره و
حشمته و البقی قدره و دولته ما دام السبل و النهار و ترست الاطیاء علی الاشجار که عم
نزرگوار صاحبزاده خجسته اطوار غنی فضل فضلاء و دران و اکمل کمالات آوان
امیر این امیر میرزا محمد بهادر الملقب بالاجاه لازال دولته انصال الملوین و و احشمت
ما دام القمرین برای تعلیم کتب در سبب و کتاب علوم عقلیه و نظریه باین پیچیده
تفویض فرموده بودند و در مشغول بودم چونکه طبیعت آن والا نژاد را غلبه سبب کماله
از طرف رغبت التماس کردند که اگر کدامی رساله در علم مناظره زبان فارسی تحریر آید
حالی از فایده منقاد بود و درین دارنا پادشاه را یادگار خواهد ماند و سابق ازین رساله
مرقاة الاذهان فی علم المیزان در علم منطقی حسب التماس والا نژاد تالیف کرده بودم
چنانچه بقصد تعالی حلیه طبع بهم پوشیده بدست طلبیه علوم متداول گردید سبب مکرر
التماس آن سعید ازلی با وجود موانع زمان و طواریق حدشان و تشتت حال پرگندگی مال
و اطفاؤه اینچ علوم و خود نیه این فہوم و مملو شدن اطراف و کاناف از جبل و جهلا
و اقطار آن و کشته و باز از علم و علوم و هجوم درس طلبیه علوم کہ فرصت یکدم نبود
عجالة نافعہ و علامہ رائفہ مشتمل بر اصطلاحات و مسائل ضروریہ این تالیف کردم و به
آوا بسعیدینہ موسوم ساختم و بر یک مقدمہ و نہ بحث و خاتمہ مرتب نمودم و حق سبحانہ تعالی
از فضل عظیم خود سائر طلبیه علوم را ازین عجالة نافعہ فائده کثیر خصوصاً بصاحبزاده والا نژاد
عطا فرماید ان الله جللی و تعالی علیہ اعتمادی و کلتی مقدمہ در بیان موضوع علم
مناظره و تعریف و غایت آن و دیگر اصطلاحات و تعریفات چند امور کہ در ادراک آن
باعث زیادتى بصارت دین نمیشود بدان علما است که علما نافعاً و فاعلاً ملاک علمانظره

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من اجاب دعاء السائلين المنتصرين بلا مانع و مناقض و نور قلوب
الامينين الموقنين بالايمان بلا نقض و معارض و فصل على حبيبك فيبيك الذي
اسكت بالبرهان الساطع كل مجادل و مناظر و انقض باجج الفاطمه و الاوله السامعه
مدعى كل معاند و مكابر و على آله الذين هم سند الباشيين لانهار الصواب
و على حبه الذين هم متخلين بكارم الآداب اما بعد فيكون يدعيف المرويين
ابو الخير محمد معين الدين الكاظمي المشهدي ثم الكروي كه سابق زباني و اول
ريحان طبيعتهم استدعى ان بود كه رساله موجزه بزبان فارسي كه مشتمل باشد
بر الفاظ قايد و معاني كثيره در فن مناظره بسط تحرير و سلک تقریر آرم چه درین
آوان بلكه از سابق زمان درس و تدریس انیعلم شریف تدریس شده بود مگر نحو و نحو
و تلاطم مرسوم و كثرت تدریس طلبه علوم عالیه و مانع بود بقدام این احلیل ز تمیز
مكنون خاطر بمنضه ظهوره آنكه درین اثنا باتفاق تدریس عمده امرای نادار ظالم
اراكین فی وی الاقذار اعنی صاحبزاده بنت اقبال عمر از محمد تقی خان بهادر قزاق خورشید

و اول

را گویند که نسبت کرده است بطرف منقول عنه مثل: نقل کنی کنیت در وضو نبرد
ابو حنیفه شرط نیست که گوئی که این روایت در پایه و بحر الرائق و دیگر
کتب معتبره فقد مذکور است مدعی انشخص را میگویند که قائم کند نفس خود را برای اثبات
حکم در وجهی بحدی که حکم نظری باشد یا اظهار آن بتمثیل اگر حکم بر بی باشد مثلاً
قولنا العالم حادث نظریست محتاج است به ثبوت این بدلیل و قولنا نور القمر مستفاد
من نور الشمس و مقومینا مسهل للصفر اربعی غیر اولی یعنی خفی است محتاج است ظهور آن
بتمثیل و قضیه اولی اینجا با هم میشود و بعد پس یعنی بلحاظ اختلاف اوضاع ماه بتقرب و بعد
از شمس قضیه ثانیه بدین میشود از تجربه پس دلیل مثبت است و تمثیل منظر همین است فرق
در میان هر دو یعنی دلیل و تمثیل پس مدعی اگر شروع کرد در دلیل اثباتی یعنی استدلال از
معلول بعلة مثل هذا متعفن الاغلاط لانه محموم و كل متعفن الاغلاط اور مستدل میگویند
و اگر شروع کرد در دلیل علمی یعنی استدلال از علت بمعلول مثل هذا محموم لانه متعفن الاغلاط
و كل متعفن الاغلاط محموم اور احلل میگویند و گاهی احتمال کرده میشود هر یک مقام دیگر
بمقتضی تمسک بدلیل طلقاً و سائل آنرا گویند که قائم کند نفس خود را برای نفی حکم مدعی
بلا نصاب دلیل نفی بر حکم و گاهی اطلاق کرده میشود سائل بر آنکه خلاف مدعی کلام کند
عامت از اینکه مانع باشد یا ناقض یا معارض و اول خاص است بناقض و قضیه که
مشمولست بر حکمیکه مقصود اثبات آن بدلیل یا اظهار آن تمثیل آنرا دعوی مسلک و حجت
و طلب نتیجه و قاعده و قانون گویند و مطلوب عامست تصویری و تصدیقی هر دو را
شامل است و دعوی بنام است فقط تصدیقی را گویند و گاهی گفته میشود مطلب طلب
آنکه طلب را یعنی برای چیزی که طلب نموده شود و از تصورات مثل قولهم لا انسان الا هو یا تصدیقا

[illegible]

مجلسه چهره کار

علمی است که دانسته میشود و در کیفیت آداب اثبات مطلوب یا نفعی آن
یا نفعی دلیل او یا خصم تمام که مخوفانند و همین مناظره از ضلالت و بحث و مباحث این علم
کیفیت بحث من گوییم و تحقیق او متیناً مسموعاً و غیره و بحث عبارتست از اثبات کردن
نسبت شیئی بطرف شیئی دیگر بدلیل اگر نسبت نظری است یا تنبیه اگر بدیهی غیر اولی است
مثل العالم حادث لانه متغیر و کل متغیر حادث پس بدین علم مذکور میشود حال طریق بحث
و آداب آن متخاصمین ابتدا این علم را علم آداب هم گویند و غایت این علم صیانت
ذهن است از خطا و بحث و مناظره در اصطلاح انظار عبارتست از توجیه و تفسیر و توضیح
مطلب کی می افتد بگریز باشد در نسبت جزو به بیان دومی که محمول علیه محمول است
فقط بر آنی اظهار صواب و سخن حق مثلث است که گوید که العالم حادث لانه متغیر و کل
متغیر حادث و فلسفی گوید العالم قدیم لانه استثنای این امر و شرط و کماکان که الگ
فالعالم قدیم و غرض بر دو اظهار صواب باشد و مجادل همین توجیه مذکور را گویند
نه برای اظهار صواب بلکه برای الزام خصم پس خارج شد از تعریف او مناظره باین قید و
دلیلی که مجادل برای الزام خصم قائم کند و سخن محققیت نزد او نباشد آنرا دلیلی صریح و الزام
گویند مثل شش بقایه سنی گوید که گفته اند ارجاز است بدلیل حدیثی که در صحیح مسلم شما
موجود است پس سنی جوابش گوید که این حدیث نسوخت در همان یم مسلم مذکور است
و مبارزه نیز همین توجیه لیکن نه برای اظهار صواب و نه برای الزام خصم بلکه برای اظهار علم خود
نزد حضار مجلس از این قید هر دو یعنی مناظره و مجادل از تعریف مبارزه خارج شدند و
مبارزه نزد علما معیوب است و دور از انصاف و نقل عبارتست از آوردن قولی بر عینه بحسب سلیقه
اینکه این قول غیرست و آوردن الفاظ بعینه ترست و نقل بیان کردن صدق قولی

[illegible]

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

و بخار علیه فاعلیه است برای سر بر و قطعات حشبه علیه ماویه هیئت لذاتی است بر روی
و جلوس بر علیه غائی و مجموع علل اربعه مذکوره را علت تا می گویند ملازمه بودن حکم
در قضیه که مقتضی باشد حکم قضیه دیگر را مثل انکانت اشمس طالعقه فالنهار و وجود پس
اول ملزوم و مقتضی است و ثانی لازم و مقتضی منع طلب دلیل است بر مقبضه معینه
یعنی صغری یا کبری و این منع را در اصطلاح نظار مناقضه و نقض تفصیله هم گویند
مقدّمه آنست که موقوف باشد بر دلیل یا صحت آن مثل صغری و کبری و ایجاب
صغری و کلیه کبری در شکل اول واضح باد که برای تقویت منع گاهی شد و گاهی کمده میشود
او را در اصطلاح مناظره منع و مستند نیز گویند خواه مفید باشد منع راه واقع
یا نه بلکه فقط در زمین سند باشد پس شامل شد درین تعریف سند صحیح و فاسد هر دو
مثلاً خصم گوید که تسلیم میکنم که عالم متغیر است بسند آنکه کوکب و افلاک را تغییری نیست
نقض باطل کردن دلیل است بعد تمام شدن آن در حالیکه متمسک باشد ناقض باشد
که ولایت کند بر عدم تحقق بودن دلیل برای استدلال بسبب تلزم شدن فساد بر
عامست ازینکه تخلف مدلول باشد از دلیل یا دلیل مستلزم محال دیگر باشد و گاهی
این را نقض اجالی هم میگویند مثلاً سوفسطائی دلیل قائم کند که هر شئی و هم و خیال
نفس الامر هم گوید دلیل تو منقوض است چرا که مستلزم است باینکه دعوی تو نیز
که شئی من الاشیا است آن هم و هم و خیال باشد نفس الامری و وقتی مثل آنکه
شافعی المنزب دعوی کند که نیست در و منقوض است لبیل آنکه وضو طهارتی است شرط
نزد مثل تیم و در تیم باحقاق نیست فرضت فیکلف الا فراق حقی المنزب گوید که
این دلیل تو منقوض است باینکه وضو که غسل ثوب و بدن هم طهارت و شرط نماز و در

[Handwritten Persian text at the bottom:]

واقعیہ اور
کمزور

مسئله اول عالم حادث تعریف یا حقیقی است که قصد کرده میشود با و حاصل کردن صورت
غیر حاصله پس اگر معلوم باشد وجود او اما تعریف بحسب حقیقت گویند مثل حیوان
ناطق و اگر بحسب اسم مثل انکساده لفظ وضع معنی مفرد یا لفظی است که قصد کرده میشود
با تفسیر هر لول لفظ کقولنا الغصنفرا سد والسعدانه ثبت و دلیل مرکب میشود از
قبضیتین تا که منادی شود بطرف مجبول نظیری بقول کم کل جسم مرکب کل مرکب میث
این تعریف دلیل است نزد حکما لیکن نزد اصولیین دلیل عبارتست از توصل به صحیح
نظر در احوال اول بطرف مطلوب خبری مثل عالم فقط پس که تا مل در احوال او
بنظر صحیح خواهد داشت که عالم متغیر است و متغیر حادث است انتقال خواهد کرد فکر
متمایل ازین بطرف حدوث عالم پس نزد یکا اصولیین العالم فقط دلیل است
نزد یک حکما مجموعه العالم متغیر و کل متغیر حادث دلیل است و اگر ذکر کرده شود
ین مرکب برای ازالة خفا بر دیگری غیر اولی آنرا تنبیه گویند و گاهی گفته میشود
رای ملزوم علم تصدیقی دلیل و برای ملزوم ظن امارت و تقیید بیان کردن
لیل است با آن چه که مستلزم مدعی متدل باشد مثل قول کم کل جسم مرکب و کل
مرکب محدث پس این دلیل مستلزم قول مستلست کل جسم محدث نه انکساده دعوی
دیگر باشد و از دلیل امری دیگر ثابت شود مثل العالم حادث دعوی متدل بود
از دلیل بعضی العالم حادث ثابت شود و گاهی تعریف کرده میشود تعریف
طالب شدن دلیل بر مدعی و مال هر دو تعریف و است و تعلیل بیان کردن
ست تا نشی را گویند علت تامه آنست که محتاج شود بطرف او معلول
را بهیة وجود خود مثل قیام و کعب و سجود و قعدة اخیر و مصلی برای مصلوة

[illegible][illegible]

...

عیت فرض نیست بالاتفاق پس از دلیل شمال لازم آمد فرضیت نیت و دلیل ثوب بدن و جمال
 آنکه چنین نیست بدانکه دلیل که بر نقض وارد است عامست ازینکه دلیل برای اصل دعوی
 بود و برای مقدمه از مقدمات دلیل مشاهد است که دلالت کند بر فساد دلیل معارضه
 قائم کردن دلیل است برینا فی دلیل خصم یا بنا فی مقدمه دلیل او پس اگر متخی باشد دلیل
 او و متخامین در ماده و صورت معنی دلیل که مستدل قائم که داور او بر دعوی خود خصم نیز
 بغنی آن دلیل یا بر نقض دعوی او قائم کرد آنرا معارضه بالقلب گویند و نظیرش در
 محسوس است که زید ثقی بر برای قتل خود در دست میداشت و دم تیغ سوی خصم زده است
 او طرف خود کرد و آخر همون تیغ را خصم گرفته پشت او سوی خود زده و او طرف زید کرد
 و این معارضه بیشتر یافته میشود در مخالفات عامه الورد و مثل آنکه خصم گوید مدعی من
 ثابت است چه اگر مدعی ثابت نشود هر آینه نقیض او ثابت خواهد شد و اگر از ارتفاع
 نقیضیدن لازم آید و بر تقدیر ثبوت نقیض مدعی هر آینه ثابت خواهد شد من الاشیاء
 پس لازم می آید ازین مقدمات این شرطیه ان لم یکن المدعی ثابتا لکان شئ
 من الاشیاء ثابتا و منعکس شود بعکس نقیض طرف این قضیه ان لم یکن شئی من
 الاشیاء ثابتا لکان المدعی ثابتا و این محال است پس لازم آمد احتمال شرطیه پس
 مدعی ثابت شد و مخاصم دیگر هم چنین دلیل را بعینه برخلاف مدعی خصم بیارد و گاهی
 یافته میشود در قیاسات فقهیه مثلاً خفای دعوی کند که مسیح کیو یار و مو فرض نیست در ضو
 بلکه مقدار ربع هر فرض است و دلیل آورد بر دعوی خود باین تقدیر که مسیح سر رکن
 از لکان و غموش غسل وجه پس نخواهد کرد و ادنی آنچه که اطلاق کرده میشود بر او تمام
 یعنی یک مویاد و مو بعد از آن معارضه کند شافعی باینطور مسیح کیو یار و مو فرض

اینها نشان
 در اثبات این دعوی
 دلیل عامست
 ازینکه دلیل
 باشد از دلیل
 دلیل محال
 مدعی مدعی
 ادان نشان
 ادان معینه
 در این دعوی
 نقیض مدعی
 از نقیض او
 من غلطه الخ
 در خبیه
 در غلطت
 عامه الورد
 نظر

طبعی آن در تقدیم و تاخیر از دست خصم را بیان تعیین مدعی و غیره بعد استفسار
 چه بیان قبل طلب عیبت خواهد شد و مواخذة کرده خواهد شد خصم به تصحیح نقل
 اگر نقل کند قولی را مثل آنکه ناقل گفت نیت در وضو شرط نیست نزد ابو حنیفه
 سائل خواهد پرسید نیت و وضو و شرط چه چیز است پس بیان ناقل این امور را
 مواخذة کرده خواهد شد تصحیح نقل باین طور که گفته شود از خصم که از کجا میگوید
 که گفت ابو حنیفه صرح این را پس خواهد گفت ناقل که در بایه این قول مصرح است
 لیکن درین زمان سبب شیوع عدل و عناد و کذب فقط اینقدر کافی نیست بلکه
 ضرورت که معاينه کنانیده و در خصم این قول را در بایه و نیز مواخذة کرده خواهد شد
 به تنبیه اگر دعوی کرد بدیهی خفی را مثلاً وقتیکه دعوی کرد ابل حق که حقیقت اشیا
 ثابت است پس خواهد گفت سوفسطائی بچه تنبیه میگوید این ابل حق خواهد گفت
 که مشاهده میکنم مشاهدات را پس اگر ثابت نمی شدند چرا مشاهده میکنم یا تنبیه کند
 باینطور که تو از حقیقت از حقائق مبتنی پس اگر ثابت نمی بودی چرا از ما تنبیه طلب مینموی
 یا مواخذة کرده شود مدعی بدلیل اگر دعوی کرد نظری مجهول را وقتیکه دعوی کرد
 مشکلم العالم حادث خواهد گفت چگونه بگویم دلیل دعوی میکنی پس خواهد گفت مشکلم
 لانه متغیر و کل متغیر حادث پس وقتیکه تمام کرد مدعی و دلیل را بر دعوی خود منع کند
 خصم مقیدینه را از دلیل مع سند شلا منع کند چگونه بگوید دلیل تسکرم را باین طور که
 گوید لانه تسکرم کل متغیر حادث در حالیکه سند بسیار و باینطور چرا جاثو نیست که
 بعض متغیر قدیم باشد یا منع کند بلا سند فائده سند بر سه قسمت یک آنکه
 مساوی باشد با نقیض مقدمه منتهی یا با لازم نقیض او پس وقتیکه سند مساوی

بود و نمیداد چه این سند اخمص است از نقیض صغری چرا که نقیض عام خاص نمی شود
از نقیض خاص بلکه امر بالعکس است یعنی لاجیوان خاص است از لا انسان نوشتن
عام مطلق از نقیض مقدمه ممنوعه هر چند سند است فاسداً باطلانش بمستدل
مفید میشود مثلاً خصم مذکور در این عبارت لا فاسد الصغری باین سبب که
زید لیس با انسان رومی پس عدم الرومی عامست آنزید لیس با انسان اگر مستدل
این عام را باطل کند پس خاص یعنی نقیض مقدمه ممنوعه بهم باطل خواهد شد قطعاً
و مقدمه یعنی صغری ثابت خواهد شد و الا لازم ارتفاع نقیضین و چه خبر است که لا انسان
خاص است از لا انسان رومی و بعضی نظار سند عام را سند نیکو بیند که تطویل با باطل
است باید دانست که مناظر را غور و تامل درین مسائل ضرور است و الکلام و ان
ادی الی تطویل لکنه لا ینالو عن تحصیل و اذا ملغ الکلام الی هذا المرام فلنرجع الی ما کننا
بصند و پس جواب و بدستدل خصم با باطل اند اگر منع مع سند باشد بعد ثابت کردن
تساوی سند عدم مقدمه ممنوعه را تا که مفید بود و ابطال سند بطلان منع را
مثلاً اگر ثابت کند تکلم تساوی بعض متغیر قدیم را بعدم کون کل متغیر حادثاً و با بعد از
باطل کند بدلیل بعض متغیر قدیم را و یا جواب و بدستدل خصم را با ثبات
مقدمه ممنوعه مع تعرض بآن خبر که تمسک گرفته بآن چیز خصم اگر خصم تمسک
بکدامی چیز کرده باشد لیکن این تعرض مستحسن است و چه نیست و گاهی نقض
کرده میشود دلیل یکی از دو وجه مذکور از تخلف و لزوم محال باین هیچ که بگوید
سوال این دلیل صحیح نیست بسبب تخلف آن از دلایل سبب آنکه اگر مدلول ثابت شود
اجتماع نقیضین لازم آید و هم محال شده کرده میشود دلیل اگر قابل معارضه باشد

امام کاظم علیہ السلام

لا حیوان

سورة التوبة

ایم ایف ای

معاون

11

توفیق اللہ

از بیعت با اعدا

نامہ پندرہ

بسم الله الرحمن الرحيم

باشد نقیض مقدمه ممنوعه در صورت سند البته با نقیض مذکور یافته خواهد شد چه
وجود مساوی مستلزم مساوی دیگر است و وقتی که نقیض مذکور یافته شد لاجرم مقدمه
باطل خواهد شد و الا لازم اجتماع انقیضین کما لا یخفی دوم آنکه خاص باشد از نقیض
مقدمه ممنوعه پس هرگاه که شئی اخص از نقیض مقدمه مذکور یافته باشد لا محاله نقیض
مذکور یافته خواهد شد چه وجود خاص مستلزم وجود عام است و جنیکه نقیض مقدمه ممنوعه
بوجود باشد بضرورة مقدمه ممنوعه منتفی خواهد بود و الا لازم اجتماع انقیضین دوم آنکه
سند عام از نقیض مقدمه ممنوعه و این سند فاسد است چه هرگاه که عام از نقیض مقدمه
یافته شد لازم نیست که آنجا نقیض مذکور یافته شود چرا که از وجود عام وجود خاص ضرور
نیست بدانکه در سند مساوی حکم آنست که اگر مستند چنین سند را باطل کند
البته برای اثبات مقدمه ممنوعه کافی است مثلاً اگر صغری منع کرده شود کقولنا زید
انسان و کل انسان ضاحک فزید ضاحک پس خصم بگوید صغری غیر مسلم است چه زید
لیس بنایطوق و این سند مساوی است یا نقیض صغری زید لیس انسان و وقتیکه
مستدل چنین سند را باطل کرد پس مطلقاً نفس مستلزم است لا محاله بطلان قولنا
زید لیس با انسان چه به انتفاء یکساوی نفی مساوی دیگر باشد و بطلان این قول
مستعدست مرثوت قولنا زید انسان و الا لازم ارتفاع انقیضین بالجمله در سند
مساوی بطلانش مفید است لیکن سند اخص بطلانش منوط به اینست که چه از بطلان خاص
عام باطل نمیشود پس احتمال وجود نقیض مقدمه ممنوعه که عامست یا قیامند پس آنجا ثبوت
مقدمه ممنوعه چگونه تواند شد یقیناً مثلاً خصم مذکور شد آرد باین تصریح لاسم
الصغری سبب آنکه زید لیس بحیوان لیس سند البته صحیحست اما بطلانش مستدل

لیکن لابد است که باین حد کنند و هم متصرف باشند چه تعرض در میان تصورات
 است چه یک تصور تصور دیگر را منع میکنند پس در مضمورت جواب داده خواهد شد
 بطریقیکه گذشت سابقا بیان اولیکن جواب منع در تعریف حقیقی بالجزم صعوبت
 دارد چه اثبات حسیه جنس و فصلیه فصل در حیوان ناطق که عرف انسان است
 بقابل منع محکم که لاسلم انه حد له البته اشکالی است بین چه تنقیح حقائق عیسیه
 است بسبب تشابه جنس با عرض عام و فصل با خاصه اما جواب منع
 در تعریف اعتباری اصطلاحی و تعریف لفظی صعوبت ندارد چه در جواب منع
 فقط نقل کافیست مثلاً حاو گوید الکلام یا تضمن کلمتین یا با سناد ختم گوید
 لاسلم فلک در جواب آن نقل از کافی و غیر آن کافیست و بکذا العنصر الاسد
 اگر مانع منع کند در جوابش تو انکفت و صرح و غیره صحت و نیز دفع
 کرده میشود و منوع از تعریف به بیان وجه استحال یعنی علاقه در میان مراد
 و در میان معنی اصطلاحی یا به بیان اراده یا بظهور گفته شود اراده نمیکند معنی را
 که فنی میشود و از ظاهر لفظ بلکه اراده میکند معنی دیگر را باید دانست
 که اطلاق منوع در اینجا بطریق استعاره است و کمال حقیقت هم دارد
 بنابراینکه اذفاظ مذکوره چنانکه موضوع اند برای مشوره احتمال است که منوع
 باشند زیرا بی معنی نیست سوم ظاهر شد اوینکه مذکور شد که منوع طلبه
 و دلیل است بر مقدمه معینه عدم توجه منع حقیقه بر نقل و دعوی لیکن
 نقل پس و قتیکه نقل کرد با نقل که گفت ابو حنیفه که نیت در وضو شرط نیست
 پس یا خواهر گفت مانع لاسلم انه ابا حنیفه قال کذا و یا خواهد گفت لاسلم

۴۰
 قریباً علی بیان و اشکالات
 حجت علی اثبات و تنقیح
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

یکی از وجوه ثلثه مذکوره بطوریکه مناسب مقام باشد پس جواب و مدخل منع و نقض
و معارضه و گاهی جواب و بدستل تغییر دلیل خصم را جواب باینطور جایز است
چه بطلان دلیل موجب بطلان مدعای شود چرا که گاهی برای این طلب لامل مقدر
میشود مثلاً شافعی مذہب گوید که رفع یدین در رکوع سنت است بدلیل روایت عبد الله
ابن عمر خصم یعنی خصم مذہب معارضه کند بر روایت اختری که مبنی بر عدم قصت
خواه نقض کند باینطور که ابن عمر عامل برنج یدین نبودند پس روایت شان
ساقط الاستدلال است بعد از آن مستدل تغییر دلیل یعنی حدیثی دیگر طلب خود استدلال
کند خصم او معارضه خواهد کرد بر روایت ابن زبیر یعنی بقوله لا تقعد فانه شئ فعله و
ترکه و نیز جایز است جواب دادن مستدل مرخص بابتغیر دعوی و تحریر آن بحیث لایرد
علیه شیء برابر است که سائل مانع باشد یا ناقض یا معارض باید دانست که تنبیه
میشود بر وسوالات ثلثه مذکوره مگر این توجه اسوالات ثلثه را مانع نیست درین مقام چه
قصده کرده نشده از تنبیه اثبات دعوی پس قدح نخواهد توجه اسوله در ثبوت مطلوب
که مستغنی است از اثبات بخلاف دلیل بحث دوم تعریف حقیقی سبب
شامل بودن او بر دو عاوسی صغیه که آن حد تمام و جامع و مانع است و وجهی شود
بر و ممنوع ثلثه مذکوره مثلاً الانسان حیوان ناطق منع کرده خواهد شد باینطور
که لا یشمل این بدان حد که اول جنس و الثانی فصل و نقض کرده خواهد شد و در
او باین پنج که این تعریف جامع نیست بسبب داخل شدن فرد غیر محذور درین چه
و در عکس او باینطور که این تعریف مانع نیست بسبب آنکه زاج میشود فردی از
افراد محدود و ازین حد و معارضه کرده خواهد شد باین پنج که معارضه معارض غیر انجی

[illegible]

لیل باشد یا ضمن بشرطیکه بنای کلام مدعی بر او باشد جائزست و منع معلوم مطلقاً
 هرگاه است قابل اعتبار نیست نزد اهل این صناعت و منع بدی غیر اولی منع مقدمه
 تنبیه جائزست مجازاً و منع مقدمه بر منع دیگر بر تقدیر تسلیم آخری آخری جائزست
 سواد کان منع المقدمه المقدمه اولاد الموحرة ثانیاً و بالعکس و عامست ازینکه در قریه
 باشد منع مذکور که اذ قال لعلى لا یخلو یا ایکنون العالم متغیراً و مستغن عن الموتر فان کان
 متغیراً فحادث و ان کان متغیراً عن الموتر فقديم او یقول بالعکس فقیل السائل لا یسلم ان
 العالم متغیر فحادث و لو سلمنا ذلك لكن لا یسلم ان کان متغیراً عن الموتر فقديم او یقول بالعکس
 فذلک و یادر غیر تریدات که اذ قال المتکلم العالم متغیر و کل متغیر حادث فینقول الحکیم
 لا یسلم ان العالم متغیر و ان سلمنا ذلك لكن لا یسلم ان کل متغیر حادث یا عکس آن بگوید
 باید نیست که منع بر تقدیم تسلیم گاهی میشود بطریق وجوب چنانکه باشد منع ثانوی بنی تقدیر
 تسلیم که اذ قال لعلى التغير فی العالم موجود فلا بد من مدونه فینقول السائل لا یسلم ان التغير
 فی العالم موجود و ان سلمنا ذلك لكن لا یسلم ان کونه ضروری الحدوث علی ذلك التقدير فالمنع الثاني
 بنی علی تقدیر تسلیم اولاد العالم متغیراً کما لا یخفی و گاهی میشود بطریق استحسان و قنیکه نباشد منع
 ثانوی بنی بر تقدیر تسلیم که امثال و گاهی منع ضرورت چنانکه انتفاء مقدمه مستلزم نباشد
 برای انتفاء منسوب مستدل پس محل در جواب منع گوید اگر باشد مقدمه ممنوعه ثابت پس تمام شد
 و ایل ما و الا پس دعوی ثابتست بر تقدیر عدم ثبوت نیز چنانکه گفت معین بر این اثبات
 حدوث عیان ثابته تحقیق که همه عیان متغیر اند و متغیر غالی نیست از حوادث و کل ما هو کماک فهو
 حادث لكن انیکه همه عیان متغیر نیست پس چنانچه هست و لیکن بودن هر متغیر محل حوادث پس
 بجهت آنکه تغییر نیست بلکه انتقال شئی نه حالت بحالت دیگر و تلک لاخری حادثه لانها و تلک
 بجهت حالت دیگر است

انما قال بان السائل
 ان المنع تنبیه علی السائل
 علی تقدیر معصیه من التلبس
 منع مقدمه مستلزم انتفاء
 المنع المقدمه اولاد الموحرة
 بالبرق و الا لا یسلم ان
 ان المنع تنبیه علی السائل
 فوالا یقول بالعکس فقیل
 بالبرق و الا لا یسلم ان
 مستغن عن الموتر فان کان
 بجهت ان التغير فحادث
 علی ان التغير فقديم
 علی ان التغير فقديم
 ان کان متغیراً فحادث
 فقیل السائل لا یسلم
 ان العالم متغیر و ان
 ان کان متغیراً فقديم
 ان العالم متغیر و ان

ان النية ليست بشرط هرو و منع لائق اعتبار نسبت نزد نظار لیکن اول اگر چه قابل معاتست لکن الامم حیث از منع حقیقه بل لانه عبارة عن طلب تصحیح النقل یطلق علیه لفظ المنع مجازاً للمشاركة فی کون کل منها طلباً من قبیل استعمال اللفظ المقید فی مقید آخر لطلقة فاعمل لفظ المنع لیکن ثانی متابل معات نیست یقیناً لانه قرا الکلام بطریق الحکایة فلا يتعلق بالمواخذة أصلاً و اما دعوی اینچنانکه گفت متکلم بحکم کسب اجزاء لا تجزئ خواها گفت حکم لاسلم و لک اینهم قابل اعتبار نیست نزد ایشان لانه اما ان یرید طلب الدلیل علی المقدرة المعینة و هذا محالاً معنی لانه لم یوجد دلیل مع المدعی مجتبی طلب دلیل علی مقدرة معینة منه و اما ان یرید به طلب الدلیل علی تلك الدعوی و هو مسموع لکنه لیس بحج حقیقه بل انما یطلق علیه لفظ المنع مجازاً علی ما عرفت و همچنین نقض و معارضة بر نقل و دعوی متوجه نیست و کما یرسین فی موضعه و گفتند بعضی فضلا ممنوع نیست منع منقول مگر حیث انه منقول ای ما دام منقولاً و وقتی که ناقل التزام کند صححت او را بر و منع جائز است و تحقیق جاری شده کلمه نظار بر اینکه جائز نیست طلب تصحیح عند النقل و طلب تنبیه عند دعوی الامر البیہر الخیر الاول و طلب دلیل عند دعوی الامر النظری چنانکه هر واحد خصم را معاوم باشد و مقصود نباشد معلوم کردن او را بطریق دیگر و چنانکه معلوم نباشد و یا معلوم مگر قصد خصم متعلق شود معلوم کردن او بطریق دیگر پس در اینصورت طلب تصحیح و تنبیه و دلیل مشابه ندارد و لازم نمی آید او بطلان و دلیل بطلان مدلول چه بایک مدلول را دلائل شتی اند بحث چهارم منع مقدرة معینة با کثر که صراحة مجزئ

[illegible]

نظر لا مکان ارجاع الی نقض بل الی المعارضة الی اصل اینچنانقض ذکر کرده ممکن است
 که از افراد نقض حقیقی شود چه دعوی بداهت و لیت بر دعوی مدعی و نقض فی الحقیقت
 رجعت بطرف دلیل و نیز ممکن است که این نقض از افراد معارضه شود چه دلیل مثبت
 نقض معارضه است بر دعوی بداهت که نیز از نصب دلیل است فلا وجه لارجاع لنقض
 الی منع البداهت مع صحه گونه من افراد نقض و لا اختیاره علی المعارضة و ممکن
 است تقریر نظر بطرد دیگر که اگر تسلیم کرده شود که دعوی بداهت بمنزله دلیل است لیکن
 جائز نیست ارجاع نقض بطرف منع چه پیش طلب دلیل است بر مقدمه معینه و طلب کرد و نه
 بر مقدمه دعوی که امی شی کما لا یخفی و مندرج میشود و آن عبارت است از سوال
 سائل تعیین موضع غلط را در منع سبب نوع مناسبه و آن تعرض مقدمه معینه
 است و منع هم عبارت از همین است اگر چه چل مخالف است از منع بوجه آخر چه قصد
 کرده میشود و اصل تعیین موضع غلط بجهت سوی فهم چهره سوال مختل نخواهد شد و سوال
 نشانه مذکوره سبب مخالفت گاهی ذکر کرده میشود محل بمقابل منع بحث پنجم و جمله
 بدیهات است که سند صحیح ملزوم است خفا و مقدمه ممنوعه را و تقوی است منع را اگر چه
 برعم مانع باشد پس جائز نیست که سند مذکوره عام باشد خواه مطلق خواه بر وجه مقدمه
 ممنوعه مثل قولنا هذا حیوان و کل حیوان جسم مانع را نمی رسد که بگوید لا نسلم انه حیوان لانه
 ابيض چه بیض عام من وجه است از نقیض قولنا انه حیوان یعنی انه لیس بحیوان پس از
 وجود بیض وجود لا حیوان لازم است تا که هذا حیوان ممنوع باشد بجهت آنکه سند ملزوم و
 مقبولیت و انجیت نمی سبب آنکه سند ملزوم و مقبولیت گفتن نظر که امی مقدمه موجود است
 اگر آنکه ممکن است منع او باستانا قبول و سطرانی که نافی مخالف شیانند لیکن نه موجب خفا

۱۹
 هم اسوداد است مذکور
 منع و نقض معارضه
 جواب داد و مخالف نمی باشد
 عند التوکل و مندرج میشود
 ۱۱

غیه بعد از آن که بین وجود و عدم تمایز دیگری قائم نباشد بلکه اشئی را متغیر و ثابت قیام الصفة بدون خصوصیتها میگوید و در آن اشئی محال است که حادث و غیر حادث باشد پس حادث است پس سبب است آنکه اعیان ثابت به خالی نیستند از حرکت و سکون و آن هر دو حادث است و بیان عدم انحلال اعیان لا محاله و انکسار فی حیز و انکسار من حیث کونها فی ذلک الحیز الا ان محبوقه یکون آخر فی نفس ساکنه و ان لم یکون مسبوقه یکون آخر فی نفس بل یکون فی حیز آخر متحرک و یکوید مانع لا نسلم ذلک الا انحصار چه باک نیست که نباشد مسبوق یکون هرگز چنانکه در آن حادث است پس اینوقت خالی است از حرکت و سکون هر دو محال را میبرد که یکوید ضرورت است یا نه پس اگر ثابت باشد تحقیق تمام شد و دلیل او الا لازم خواهد شد ثبوت مطلوب موجود و ثابت اعیان چه و قیاسی سبوق یکون آخر نباشد پس شک نیست در حدوث او در آن حدوث و بعضی گفته اند که محال ثابت مقدمه ممنوعه را با دلیل دیگر آورد بر مطلوب مستحسن است توقف مانع در منع با تمام کردن دلیل اولی و چه بسا وقت ثابت میکند محال بعد اتمام دلیل مقدمه را پس مستغنی است سائل در اینوقت از منع و بعضی گفته اند بخلاف آن چه محال بسا وقت قادر نمی شود بر اثبات مقدمه و ترک میکند دلیل را و مشغول میشود بدلیل دیگر و محفوظ می ماند از طول مناظره البته توقف و نقض و معارضه ناقض معارض را واجب است بالاتفاق چه نقض کلام است بر دلیل تا وقتیکه دلیل مستدل تمام نخواهد شد نقض متوجه نمیشود و معارضه مقابله دلیل است بدلیل قبل تمام دلیل تحقق آن متصور نیست و اتفاق نظر است که نقض حکم که دعوی بر است کرده شود در وجهان است چه آن نقض مجموع میکند بطریق منع بدانکه مع سند و قیاس

[illegible]

این بند مکاره است فاما باید داشت که در اکثر اوقات ذکر کرده میشود و منع لفظ و الایچیز
 چنانکه گفته میشود آنچه ذکر کردی از حدت عالم ممنوع است لم لایچیز آن چون قیام و لفظ لم لایچیز
 که اقبال لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز کند و لفظ کیف لا مقرون مع واو الحال کما یقال لم لایچیز
 کیف لا لام کند و گاهی ذکر کرده میشود و کما یقال لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 کند اکثر قلیل است و گاهی ذکر کرده میشود و گاهی لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 ثبت مقدمه ممنوعه نمیشود که مقصود است و غیر تحسین است و در سطر بعد اثبات مساوات
 در میان سند لقیض مقدمه ممنوعه یا لازم نیست اثبات سند مقوی آن اگر وارد کرده شود در جوابی
 کفایه محرم در احوال و جاریست مسائل اثبات منافی مقدمه عینه قبل کما یقال لم لایچیز لازم
 شدن غیر ضرورت چنانکه قیام مقام منافی است بخلاف لقیض و محاربه بر مقدمه عینه چنانکه
 ضرورت زیرا که اثبات منافی مقدمه عینه در لازم است لیکن اثبات تخلف لازم محال است و در حاشیه
 اثبات خلاف دعوی میست بر بصره سند حق است که متحقق شود منع مع افتاد آن نیز چنانکه متحقق میشود
 منع وجود آن غیر ممکن مثل بگوید مدعی دلیل خود بر آن انسان پس بگوید سائل لازم ذک لم لایچیز
 ایچیز فرسا و کونه فرسا احصاست من عدم کونه انسانا متحقق عدم کونه انسانا کونه فرسا عدم
 کونه فرسا ایچیز مثل بگوید چنانکه گاهی سماع مطلق میشود از منع مثل آنکه بگوید دلیل خود بر آن انسان پس
 بگوید سائل لازم ذک لم لایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 بر حاکم ایچیز میشود عدم انسانیت یافته میشود عدم ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 میشود چنانکه محلل بگوید دلیل خود بر آن انسان سائل بگوید لازم ذک لم لایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 ایچیز عام و جهت از عدم کونه انسانا چنانچه یافته میشود کونه ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز

در اکثر اوقات ذکر کرده میشود و منع لفظ و الایچیز
 چنانکه گفته میشود آنچه ذکر کردی از حدت عالم ممنوع است لم لایچیز آن چون قیام و لفظ لم لایچیز
 که اقبال لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز کند و لفظ کیف لا مقرون مع واو الحال کما یقال لم لایچیز
 کیف لا لام کند و گاهی ذکر کرده میشود و کما یقال لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 کند اکثر قلیل است و گاهی ذکر کرده میشود و گاهی لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز لم لایچیز
 ثبت مقدمه ممنوعه نمیشود که مقصود است و غیر تحسین است و در سطر بعد اثبات مساوات
 در میان سند لقیض مقدمه ممنوعه یا لازم نیست اثبات سند مقوی آن اگر وارد کرده شود در جوابی
 کفایه محرم در احوال و جاریست مسائل اثبات منافی مقدمه عینه قبل کما یقال لم لایچیز لازم
 شدن غیر ضرورت چنانکه قیام مقام منافی است بخلاف لقیض و محاربه بر مقدمه عینه چنانکه
 ضرورت زیرا که اثبات منافی مقدمه عینه در لازم است لیکن اثبات تخلف لازم محال است و در حاشیه
 اثبات خلاف دعوی میست بر بصره سند حق است که متحقق شود منع مع افتاد آن نیز چنانکه متحقق میشود
 منع وجود آن غیر ممکن مثل بگوید مدعی دلیل خود بر آن انسان پس بگوید سائل لازم ذک لم لایچیز
 ایچیز فرسا و کونه فرسا احصاست من عدم کونه انسانا متحقق عدم کونه انسانا کونه فرسا عدم
 کونه فرسا ایچیز مثل بگوید چنانکه گاهی سماع مطلق میشود از منع مثل آنکه بگوید دلیل خود بر آن انسان پس
 بگوید سائل لازم ذک لم لایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 بر حاکم ایچیز میشود عدم انسانیت یافته میشود عدم ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 میشود چنانکه محلل بگوید دلیل خود بر آن انسان سائل بگوید لازم ذک لم لایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز
 ایچیز عام و جهت از عدم کونه انسانا چنانچه یافته میشود کونه ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز ایچیز

می آید طهارت بعد خروج وقت باین حدیث بسبب خروج وقت چه خروج وقت حدیث
نیست بالاجماع و احکام گوناگون در امور موجباً لا کونه موجباً فی الحال منع وجود المانع
و گاهی دفع شاهد کرده میشود بمنع استلزام شاهد محال را بآن ینقال لایلزوم المحال
مثل آنکه بگوید مدعی اهل حق حقیقت انسان موجود است چه آن شیئی است و حقائق شایه
موجوده است پس وارد کرده شود بر و از طرف سوفسطائی باینطور که بر تقدیر
وجود حقیقت از حقائق محال لازم می آید و آنست که اگر حقیقت موجود باشد پس
با آنکه وجود آن حقیقت موجود باشد یا نه در صورت ثانی چگونه حقیقت موجود خواهد شد
بدون وجود و در صورت اول کلام خواهیم کرد در وجود این وجود پس یقینی خواهد شد بطرف
وجود که او را وجود نیست و یا بنحیض تسلسل خواهد شد و هر دو محال اند دفع کرده خواهد شد
باینطور که تسلیم نمیکند لزوم محال و لازم نمی آید مگر وقتیکه باشد حقیقت وجود وجود
و تسلیم نمیکند او را اگر تسلیم کنیم پس وجود وجود عین وجود شد گاهی دفع کرده میشود شاهد
بمنع استحاله باینطور که گفته شود آنچه که لازم می آید محال نیست مثل آنکه مدعی باین حق
گوید که فعل خدایم و مخلوق حق تعالی است چه آن فعل منبده است و محال عباد و مخلوق حق تعالی اند
پس وارد کرده شود بر و نقض از طرف معتزلی بر بنا باینطور که بگوید که زنا فعل است از فعل
عباد و مخلوق خدا نیست چه زنا قبیح است و خلق قبیح قبیح است و متصف شدن حق بقبال
بقبیح محالست پس دفع کند مدعی او را بمنع که خلق زنا قبیح و محالست و نیست قبیح و
محال مگر فعل زنا و خلق زنا و در میان هر دو بودن بعید است کما لا یخفى بحسب مقتضای
نفی بدلول اخیر اولین بر اینست که قبل قائم کردن معنی بدلول باشد یا بعد آن کار
است و قابل سماع نیست و معنی آنست قائم کردن وسائل و دلیل بر و قبل قائم کردن

مقامات عالیہ کے لئے

مدد فی حق
 لازم نمی آید
 «منه غلظت»
 در غلظت زنا
 و فصل زنا
 فرق است
 بین تفصیل این
 مسکله و علم کلام
 در تفصیل

نبا شد منتقص شکلیه اولی و وقتی که جامع نشد منتقص شد کلیه ثانیه پس این قبح را
بنتقص انجالی شایسته است چه گفته میشود که این تفریق صحیح نیست لاستلزامه
و دخول فردن افراد غیر المحدود او خروج فردن افراد عنه پس اطلاق کرده میشود لفظ
نقص بر قبح بطریق استعاره مصرعه و دفع شاهد گاهی منج جریان دلیل می شود
در چیزیکه دعوی کرده سائل جریان دلیل او را مثل آنکه خفی گوید خارج از غیر سیلیین
حدیث است زیرا که نجس خارج است از بدن انسان مثل بول پس وار کرده میشود
از طرف شافعی بطریق نقض بخارج از غیر سیلیین که سیلان نمیکند بانیطور صادق می آید
برو که نجس است خارج از بدن انسان مثل بول با وجودیکه حکم نجاست بر روحانی نیست نزد
شایعه منعی حقیقی پس منع کرده میشود منج جریان دلیل بر بانیطور تبیین نمیکند که این خارج است
بلکه بادی است چه زیر بر جلد رطوبت است و قتیکه جلد را مل شد رطوبت ظاهر گردید گاهی دفع
شاهد منج مخلف میشود یعنی مخلف حکم از دلیل مثل آنکه دفع کرده شود تخلف مذکور باین
که این خارج نجس نیست چه لازم نمی آید غسل این موضع پس انعدام این حکم بجهت انعدام
علیه است منع وجود آن و گاهی دفع کرده میشود شاهد باظهار اینکه مخلف و دلیل
در مصیورت بسبب مانع سنت مثل آنکه وار کرده شود بر تحلیل حقیقی تأخیر خارج میشود
از جرات صاحب جرات سائله بانیطور که این خارج است از بدن انسان با وجودیکه
حدیث نیست چه وضو منتقص نمیشود از تا وقتی که وقت صلوٰه باقیست پس دفع
کرده خواهد شد باین نهج که حکم مطلوبی مخلف از دلیل نیست بلکه حکم موجود لیک ظاهر شده
فی الحال بحیث وجود مانع و آن بجهت فی اللذیست و اگر نتواند نخواهد شد که امری مکلف
صاحب جرات بر او امری صلوٰه چونکه مخلف نیست در اینجا از دلیل لهذا لازم

[illegible]

کرده است مدعی باینکه او را با شیطان که معارض گوید آنچه که دعوی برداشته او را مستقضى
 است خلاف او را بدیهه عقل فمذا التسمی معارضه باعتبار المدعی وان لم تیض دلیل
 المدعی لیکن دعوی کردن مدعی بدیهه را نیز اقامت دلیل است گویا که گفت
 مدعی این حکم ثابت است چه این حکم بدیهی است پس در صورت جواز است سائل را که بگوید
 نقیض حکم بدیهی است چه آن نقیض بدیهی است و دوم معارضه بالبدیهه است
 بر بدیهی که ثابت شده است بدیهه از دلیل مثل آنکه بگوید مدعی این حکم ثابت است
 چه این حکم از محسوسات است پس بگوید سائل خلاف این حکم ثابت است بالبدیهه
 پس دعوی کردن خصم بدیهه را نیز اقامت دلیل است بر دعوی سوم معارضه بدیهه
 بر حکمی که دعوی کرده است مدعی بدیهه او را مثلاً چنین گفت مدعی این حکم بدیهی است بگوید
 سائل نزد ما دلیل است که دلالت میکند بر خلاف این حکم بیان کند دلیل را چهارم معارضه
 بدیهه است بر حکمی که بیان کرده مدعی بدیهه او را بدیهه مثلاً گفت مدعی این حکم بدیهی است
 زیرا که از مشاهدات است بگوید سائل نزد ما دلیل است که دلالت میکند بر خلاف این حکم پس این
 پنج قسم اند معارضه را که نزد کرده اند بعضی علماء در جواز آن و گفتند که این غیر جائز
 است اول جهت آنکه غیر نافع است چه و تحقیق استدلال کرده مدعی بر مطلوب خود با دلایل
 و خصم استدلال آورده بر نقض او دلیل واحد پس ساقط شدند دلایل باین دلیل
 و ثابت نشد کدامی چیز از جانبین ولیکن دوم پس نیست دلیل از جانبین ولیکن
 سوم اگر چه قائم کرده مدعی دلیل را پس جاری نیست آن دلیل مگر بر دعوی بدیهه
 نه بر حکم ولیکن چهارم پس جهت آنکه نیست دلیل در جانب مدعی لیکن پنجم پس جهت
 آنکه ذکر کرده دوم در سوم منی عدم جریان دلیل مگر بر دعوی بدیهه نه بر حکم نه به تحقیق جواز

۲۵
 دلیل بر حکم معارضه
 دلیل بر حکم معارضه
 کرده مدعی بدیهه
 او را بدیهه معارضه
 دلیل بر حکم معارضه
 بیان کرده مدعی
 بدیهه او را بدیهه
 معارضه معارضه
 از جانب خصم
 از جانب مدعی

دعی لیل برافیات آن غصبت و آن نزد محققین سموع نیست و فی ردلول بعد قائم
 ردلول دلیل بر معارضه است اما شرط کرده شده است در معارضه تسلیم دلیل خصم
 اگر چه محسوس ظاهر باشد یا بنظر که تعرض نکند بطرف دلیل او هر گونه فنی و نه با ثبات
 یا شرط نکرده شده اول شهرت و ثانی اظهر و تمکین لازم می آید و ثانی حصر و ظریفه سائل
 در منع نقض بحجت عدم اشتراط تسلیم دلیل خصم و لا یجوزی ثانیة و الا تمام کرده اند بعض علما
 از جهت عدم اشتراط تسلیم تقریر معارضه را تعلق بطریق نقض یا بنظر که گفته شود که اگر
 باشد دلیل شما بجمیع مقدمات صحیح بر آینه صادق نیاید نهانی ردلول لیکن نزد من دلیل است
 که دلالت میکند بر صدق منافی ردلول و گفته شده که معارضه در قطعیات یعنی دلائل عقلیه و
 نقلیه یقینیه بحسب بطون نقض چه اجماع قطعیه بین منافیین بحسب الامم متخلف است و بعضی المذکور
 معارضه فیها النقض و انما سمیت معارضه فیها النقض فلم یتم فیها معارضه لان المعارضة
 صریحه و النقض ضمنی و الضمنیات لا یعتبر و در قطعیات ظنیة مثل قیاس فقهی معارضه راجع نیست
 بطرف نقض چه نفس الامر درست است که یکی قیاس ظنی خطا باشد و معارضه که قیاس
 صواب را باید دانست که معارضه فیها النقض و معارضه بالقلب هر دو اخوان اند یعنی
 متشاکر اند و حقیقت و ماهیة و تغایر و بیان هر دو بالا اعتبار است پس باعتبار
 آنکه قلب میکند معارضه و دلیل مستدل را و شاید میگردد اند آن دلیل را بر مطلب خود بعد
 آنکه بود دلیل ثانیه ای مثل نام نهاده میشود معارضه بالقلب و باعتبار متضمن شدن
 معارضه معنی نقض را می میگردد و معارضه فیها النقض ترد کرده اند بعض علما و در جواز
 معارضه بر معارضه و در جواز معارضه بالبداهة یا بدلیل برمی که مدین شده است بداهة
 او بدلیل این چهار قسم است برای معارضه اول معارضه کردن بداهة بر حکم برمی که دعوی

[illegible]

ما تردد فيه لبعض लेकिन وجه جواز اول نیست چنانکه معارضه کرد و دلیل ثانی محل را
دلیل معارض باقی ماند و دلیل اول محل عالم از معارضه لهذا اتفاق کرده اند نظار
بر اینکه اگر معارضه کرده شود بدیهی برهان خواهد شد این برهان احتیاج باعتبار مثل
دلیل نقلی که معارضه کرده شود بدلیل عقلی خواهد شد عقلی احتیاج بالقبول والا اعتباری
جمع اوقات مگر وقتیکه فائده و نقلی دلیل تعیینی مثال آنکه باشد حکم از فرقان محمد و شد
ستواتر تبصره باید دانست خلاف مدلول که معتبر در مفهوم معارضه است عام است
ازینکه نقیض مدلول باشد یا خاص از نقیض بایساوی آن مثال اول چنانکه استدلال کردیم
بر اینکه عالم قدیم است و استدلال کرد و تکلم در حالیکه معارضه کننده است بر اینکه عالم قدیم
نیست و مثال ثانی چنانکه استدلال کرد و شافعی بر اینکه ترتیب در وضو فرض است و استدلال
آورد حنفی در حالیکه معارضه کننده است بر اینکه ترتیب نیست و مثال ثالث چنانچه
استدلال آورد حکیم بر اینکه جسم مرکب است از هیولی و صورت و استدلال آورد تکلم در حالیکه
معارضه کننده است بر آنکه آن مرکب است از اجزاء لا یتجزی بحث هم گاهی نقض
کرده میشود مقدمه معینه از دلیل باینطور که دلیل آورده شود بر فساد او گاهی معارضه
کرده میشود باین نحو که دلیل آورد میشود بر خلاف آن و هر واحد یعنی نقیض و
معارضه بعد قائم کردن محل دلیل بر مقدمه مذکوره است و نام نماده می شود این
نقض معارضه مناقضه بر دلیل معارضه و مناقضه بر دلیل نقض بسبب مشارکت
هر دو یعنی نقض و معارضه مناقضه را درینکه کلاست بر مقدمه و گاهی نقض
کرده میشود مقدمه مذکور و قبل قائم کردن محل دلیل بر سبب جرم کردن ناقض ملزم
فساد او باید دانست که نظر مناقضه بر دلیل معارضه یا بر دلیل نقض بصورت منع باینطور

[illegible]

بجمله شدن دلیل بطرف مقدمه گذاردن و در هر طرف دلیل بیان کرده شود این مقدمه
باین وجه است زیرا که در شدن مقدمه در دلیل یا بمصادره علی المطلوب یا بانقیال نهاده دلیل
او جزو او غایم و هیچ وجهی از وجه اول او جزو او بدو و نه و یا منع چیزیکه مستلزم است
نقض دلیل یا بانقیال یا بامنع نهاده دلیل لوکان که او را از ممنوع فایده و الاصولیه
انقضی علی افراد بحث پس شیئی منها من المنع باشد منتهی المذکوره جواب داده شده و انقضی اول
در ثانی و راجع باینطور که این نوشته مذکوره اگر شکست بر انقضی است و الا لیس مکانه است
و جواب داده شده اگر شکست باینطور که منافعی عرض منتهی نیست چه عرض معلول اثبات
مطلوب است از دلیل آن حاصل است اگر چه باشد بعض مقدمه او را نه غایه مافی الباب
ترک اولی لازم آمد و تعرض بمقدمه لا یعلق لها باطلوب چه مقدمه نهاده جائز است
اثبات مطلوب بدون ذکر او فاسوال علیه بزرگ الاولی فی التکلم لیس من البحث
فی شیئی و جواب داده شده از نقض فاسوال تفهیم مقدمه که ما خود است در منع باینوقف علیه
صحة دلیل علیه اولاً لا یکن محتملاً بكونه بهر تقدیر این منع و خلست در منع و قتیکی
و انشی این پس بدانکه نیست که امری بحث سموع از سائل مگر آنکه خلست در یکی از ممنوع
ثقلته و اما الغضب اذا کان بطریق البحث کما اذا قصدی السائل شیئی المقدّمه المعینه
و لم تعرض منجها اصلاً ثم غیر سموع ایضاً عند تحقیق فلایرد و لا یقض ایضاً خاتمه
باید دانست که کل منافع را برابر است که بطریق طلب صحیح باشد باطل دلیل یا منع یا نقض
یا معارضه متعلق میشود و با حکام خبری می باشد چنانکه در دعوی ضعیفی چنانکه در تعریفیات
و آنچه گفته شده که مستلزم منافع را اعتبار حکم ضعیفی و محنین صحیح است طلب تعمیم نقل در کلام
افشائی چنانکه گفت کسی قال انشی علی الله علیه و آله و سلم کن فی الدنیا کامل غریب و کعابر

[illegible]

گمان کنند خصم را خفیه تا که صادر نشود بسبب آن کلام ضعیف و سبب آن غالب شود
 بر خصم ضعیف و نیز لائق است مناظر را که قصد میکند اسکان خصم را در زمانه تعلیل چه
 گاهی صادر خواهد شد بسبب مقتضات واهی که باعث غلبه خصم خواهد شد و جلسه
 میکند وقت مناظره تکیه زده مثل بلوس ام ایلمه جلسه میکند مثل جلسه فقر آنچه این جلسه
 موجب اجتماع ذهن و خلوص از انتشار است و آنکه اگر سینه نباشد وقت مناظره غایت
 اگر سینه و آنکه تشنه نباشد غایت تشنه چه برود و موجب سرعت غضب میباشد که منافی
 مناظره است و نه پر شکم باشد باینکه که موجب جمود طبیعت و خمود شعله قریحه است
 و نیز لائق است که متوجه کند قلب خود را بطرف سماع کلام کسی اگر چه نافع باشد امرو
 و نیز باید نیویه را و نه بطرف رویه حسن کسی از خصم مجلس مناظره بلکه همه تن متوجه شود
 بطرف قول خصم و قلب را مستوجب دارد بسوی کلام او و قلع کند علائق قلبیه را بر اسما
 و لازم است که مناظره مریض نباشد و نه واقع در ایام نقاهت و سزاوارست که
 مساوی خصم در اعوان و انصار خصوصاً درین زمان فاسد که جنگ و جدال از
 حد شائع شده و لائق است که باشد مساوی بزمینه و بلوس و مرتبه و اعزاز و مجلس
 مناظره و نیز خود را خفیه نداند بمقابله خصم تا که عاجز نشود از کلام و دل را قوی و نیت غلبه
 دارد بر خصم و قلب را رجوع الی الله کند و استعانت طلبد از او و منتظر فیض باشد و الحاح
 ظاهر عند الملک اهل الصادق نه آخر ما تیسری فی اتمام نده الرساله و علیه التوکل فی
 البدایه و النهایه و نه با غفلت عند عوائق الزمان و لم تنبه له طوارق الحدیث ان
 یوقت تالیف این عجا که نافعه و علامه بالائق نسبت و پنج رسائل این فن نیز در وقت
 رضی الله عنه موجود بود و در تیار پنج است و ششم ماه ذی الحجه سن یک هزار و دو و هفتاد و ده

اسم
 ادا بخوبی

و جهت کلام در تعیینات مفیده برای اعتقاد زیر آنکه کافی نیست با اعتقاد کلام کردن
 بامارت پس کلام کند و معنی بوطائف ظنی یا بنظور که محارضا کند دلیل قطعی مثل قرآن مجید
 و حدیث شریف بامارت ظنی مثل قیاس چه این محارضا مفیده نخواهد شد چیزی را و نه کلام کند
 و ظنی بوطائف یقینی مثل آنکه کلام در دلیل ظنی یا بنظور که مفیده مطلوب نیست بجهت
 احتمال آنکه این دلیل خلاف مطلوب باشد چه عرض محل اثبات ظن است باین دلیل و
 بودن دلیل محتمل غیر امانتی مطلوب نیست چنانکه طبیب گوید استمنای مسهل المعظم
 چه من متبع کردم پس میافتم فرمود که مسهل صفر نباشد پس سائل در جوابش گوید جابر است
 که فردی از قوم نیا غیر مسهل باشد لیکن نیافتی تو در متبع خود پس این سوال مفیده نیست
 چه عرض طبیب نیست مگر اثبات ظن بگونه مسهل است آنکه تمام قواعد طب ظنی مانند
 این احتمال منافی عرض او نیست باید دانست که در اینجا چند امور اندازامام المستکین
 امام فخرالدین رازی پس لازم است که ذکر کنم همه را برای بصارت مناظر اول آنکه
 و جهت بر مناظر آخر از اختصار در کلام نزد مناظره تا محمل نشود بفهم جانب آخر و
 ثانی آنکه آخر از کند از تطویل تا که مودی نشود بطرف املال و ثالث آنکه اختصار
 نکنند الفاظ جنبیه را و رابع آنکه استعمال نکنند جمله محتمله و معنی را بلا قریبه معینه الامر
 و خامس آنکه آخر از کند چیزی که او را دخل و مطلوب نیست تا که خارج نشود کلام از
 ضبط و تا که لازم نیاید بعد از طوب و شمس آنکه ضحک و رفع صوت نکنند
 و کلام کنند بکلام سفها چه این امر از صفات جهال و بوطائف ایشانست لا ینتم
 یشته و نه بهاجلم و سابع آنکه آخر از کند از شخصی که همسبب و محترم باشد چه بهیت
 نعم و احترام بسیار وقت زائل خواهد کرد و حدیث نظر و حدت و همین و ثامن آنکه

دل طالبی ثیل ارج بود و ارسله	منطقش معدن فیض و بخشش کعبه	لبا دوست کیم هسته لایق نشان
سامی بن تو ماحی کفر است لفاق	همدم خروسی شانه قطاب جهان	مثل اویست بر دنیا و نحو ابر برون
چرخ صد سال زندگرم چه پیر کردن	گر تصنیف کتب کرد بسیار علوم	لیکن فی الحال را در کتابی بی نشان
و صفش از مدت مدح بود مستغنی	طرز خاموشی پذیرد هیچ شایسته	چون بی مثال بود طلب این همه کتاب
که رقم گشت ز فرمان امیر و نشان	صاحب دو کرم گستر و سید شکن	قدردان علما و کلمای دوران
بابل و باذل و فرزاد و محبوبه و مجید	ساجی و زار علامه و فرناغ و نشان	در مروت چه تو انکرو و محامد اورا
میزبانست بخوان کرم او و مهمان	لقب و که در آفاق بود و الا با	واقعی مرتبه شش کرد خداوند جهان
قره با صره و فرزند بلو دارد	مهر چرخ کرم و گوهر چرخ احسان	این لب و لعل است بزرگوار شایسته
که چون خورشید بود و نور جیش خیش	گرچه این بنحو بود و نافع جمهور انام	باعث قنوع و محبت جانان جهان
بسکه تقریظ کتاب است این کج بر	نه پندیده آداب بود و طول بیان	میکند خم غنیمت این با کمال کمال
که بود تلمذ و خوشنود آشی تابان	عم و اقبال غنیمت بهار و سکون	آفتاب است بود این باران نام و نشان
سال تالیف دم نکر شد القاب رسا	نیک کرد دست معین در آداب بیان	تمام شد اول تقریظ رساله مناف

صورة ما کتبه سراج ابلغا فضل الشعر اسعید الزین المنشی
ظهور حسن صانه الله عن الفتن مقرظا علی هذه الرسالة

ابو الخیر و اناسی و الانفراد	بنر مندرج مبارک نهاد	ادیب نصیح و بلیغ نبیل
نجیب و عظیم و شرف جلیل	محیط منبر سحر ز فار علم	شدار فیض او کرم باز اظم
ارسطوی و ران قلاطون هر	خدا پیش از علم و هنر داد بهر	شود کشور بهند از ذات وی
چو ایران معظم و اناسی ری	از و بر بهر لکمنو گشته نیز	چو دهل یار شاد و عبدالغیر

تقریظات آداب عین

بجری علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیۃ بفضل ایزد منان و علیہ التکلیف و تحشی این
عجالت فراغت حاصل گردید در بلده نکهتوین تدبیری فی ذل البلدة الحمد لله علی
ذلک ظاهر او باطنا و الصلوٰۃ علی حبیبہ او لا و آخراً صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ اجمعین

صورة ما کتبه بنسب الادب ابن اس الشعر الممتسک الم انحفی و ابحلی
المنشی احمد علی المتخلص من سباحفظ الشیخ لبلاد مرقظاً علی هذه الرسالة

اولا
بکینه
۳۳

علاج امر و زک سازد بکلک رسا	که منیت قرارش بر حرکت بیا	سر زانو چه هر خط بود کاغذ را
بست مجروح بن ملطی عیان	شوق رخاست بکشاد زبان	که سببی هم اندر تن این پر سه نهات
از روی لم نیت که نزدستی تو	از گهر زری خود داغ نه بدستی	آثر رخه کلک تو کند نام خدا
صفحه را غیرت از رنگ کم بایز را	مدح آرا کسی شوی که تو پیش علم	نبود بکمال خشن بود دوران
گر نایت ز پند می جرات بشنو	نام ناشین معین حق دوست عیان	سید پاک ز اولاد امام شهدا
بش از شهید قدر آید و نه بدست	گفتش این جگر زنده در دل	که نه در روز خدیجه خود این پاک گران
من چایم که مرق طرازی اول	که بود مملکت علم و عمل سلطان	جامع جگر کاشا و علوم ست و فنون
نور او هست چون خورشید بعالم تابان	علم مقبول هر چه دوستی است	که منقون خرافات شرفش جهان
فخر همدان توان گفتن در غالی عصر	غیر او بهرامت نبود کشتان	ملکتش حکمت بقراط و فلماطون و کاشا
بو علی حسیت که بود ضرورت چنان	حکمت عقد سرست یک چشم	دید هاش که عجله شوهرت کلان
کس شود از اثر صحبت او بهر کس	هر غدر سیرت فریضه اعلان	نبضش دید هر کشف شود حال مضرب
دیگر انشا بدین عروق شریان	طبیعت بطایر که طبیعت است	میکند تفسیر فلماطون و بطن کیان
مرح دریا حقیقت بود در حق حین	بشر آید لهاسنت فیض عیان	در تو جا اگر آید شود شیت کینه

زهر متول و سپه مرتضی	که انارش به در باشد حباب	بگردون بود نامه و آفتاب
درین خاندان باد مال و متاع	درین دمان باد جواهر و جلا	بتمام شد دیگر تقریر سالانه کو

صورة ما کتبه افضل علماء الزمان کمال الدوران العالم
 الخیر و الفاضل عظیم التظیر المتسک بالمعبود الحق
 تلمیذ می المولوی محمد ظهیر الحق صانه الله عن الشین و
 رتقاه علی مدارج المثنائین مقرر خطاً علی هذه الرسالة

فاضل کتیا فرید و هر محتاج علوم	منظر نو انعیبی قدوه اهل زمان	ما حی آثار جلیل منظر علم و ادب
زبد ارباب اقیان پشوی مقبلان	نیاز و سعاد اخر سراج شرف	سید کعبه فی الجود الادود و دنیا
حضرت ابوالخیر مولانا عین حق	خل او محمود و باد بر و طاب انشا	حسب علی می سیرن المیر امیر المامیر
انکه شهرت یافته خورشید زاد و جلا	مصدق بود و خاکان فاجر کرم	مخزن علم و هنر اهل هنر اقدردان
آسمان برتری خورشید سراج قهری	او جامه سری با تو باطل سیکان	راکن ایوان مارت بعد اهل دین
گوهر سحر خجاست افتخار خاندان	روغن لایف کانی درین آید بخت	چون در ششواک پشاد در شین
در سانس تین با بگفت توضیح شرح	حرف خوش نشین گفتش کتیا و ادب	مثل او جامع کتابی بود جزو هم مختصر
در قیاب لغتی نهی شد تا یر نیان	یا اکتمی تو بود فتوح باب بحث و جدل	یا کبی غائب اگر مغلوب شد بهر جلا
مدعی تابر ثبوت حکم خود در لیس	تا ز سائل نفی حکم مدعی آید عیان	خلعت شهرت به پوشد کتیا لایعوان
	نفعی زیاده اندر سید علی میر و جوان	

۵۳
 تحریکات اوزاعین

تذکره
تجربیات
امیر کبیر

معین حق را می بود
زمیند و ستان آمدند
معلم کرم ستوده صفات
حفاظت کن راه و آئین پاک
از هست علم و عمل را بقا
و گویا نه غر و نوشت باز
معنی آداب بنهاد نام
بیافش منور چو صبح وطن
خدیو بلند اختر باوقار
باوج امارت چو مهر نیر
بدینا و دین صاحب احترام
معلم سر و سرور رحمت
یکی این رخ دارد این نامور
ملقب بخورشید مرآت او
گل تازه بوستان مراد
بعارض چو خورشید نصف النهار
چنین خورشید سرخجامت
چپ است پیوده هرگز سپو
برافرازدت دعا را بحق

الوایخ را هم مکنی بود
با شایان آل پاک رسول
مذهب ما دین مقدس فوات
حسینی شمشیر نایابم
نکو خصلت و صاحب اتقا
در آوازه بنیان مسجلی کتاب
مفید آمار زهر بر خاص عام
بحکم امیر امارت پناه
سرنا مجوس در زانادار
فرانده را بیت سروری
مشرقی و زیارت تمام
همه فرد و الاسی جاهاو
مبارک نهاد و مبارک سیر
خوش قبال و خوش منظر و نیکو
بهین پیوه دو چشم عدل و داد
پس این بهر آن درسی بیجا
از و طالب عاکام پات
بماضی گوئی که با من شعاع
بکن عرض این دعا را بحق

بزرگان نش با عز و شان آمدند
ز صلب علی و ز بن بنیول
حمایت کن حوزه دین پاک
گزین عالم از نسل باب علوم
جان عالم محترم سر فراز
نیاند نظر هیچکس را بخواب
سوادش چو زلف عروسیان
سر ایا ز لوار و دیم و گاه
ریس جلیل و امیر کبیر
نوازده نوبت بر ترس
بدانش بزرگ و بخت بلند
عیانت از اوج درگاه او
برفت بلند از ثریاست او
نکو طبع و نیکو سیر نیکو
شیراز با طره آبدار
پای آن درخشان در درج جواد
مرو تو سرخس در دشت و کو
دلخوده بسوی خدا کن جمع
که یارب ز بهر نبی الورع

قطرہ تباریخ طبع اول این کتاب

گفتگوی علمای ادب و بحث طبع این نسخه مددگار آمد

سال تباریخ گویا بحث هدیه نوپنی نظار آمد

الطبع

مذاکره و المثنی که درین زمان فرمائی تو امان و آوان سعادت اقتران بفضل
ایزد و منان کتاب فیض انتساب در علم مناظره لاجواب از نصیب عالم باطل
مفاضل اچیل بحر العلوم و اکجاه مولانا مولوی محمد جید الدین
وام فضلہ و البقاء بار سوم در ماه جولائی ۱۲۶۶
در مطبع جناب منشی لعل کشور صاحب
بمقام کانپور از حلیہ طبع
آرستہ و پیراستہ
شد